



یک خاطره دلپذیر، یادگار زندگی مشترک مرضیه عظیمی و همسر شهیدش است

خوابی که با ازدواج تعبیر شد

صندوق
خاطرات

● واکنش شهید به خواب مرضیه خانم

عظیمی، شهروند ساکن محله سرافرازان بایبان اینکه آن زمان مجرد بودم و اصلاً نمی دانستم قرار است چه اتفاقی بیفتد. اضافه می کند: چون پدرم احترام زیادی برای سادات قائل بود. نمی توانستم از این خواب ساده بگذرم. مخصوصاً آن زمان این مسائل برای خانواده ها اهمیت زیادی داشت و پدرم هم خیلی به این موضوع اعتقاد داشت.

روزها می گذرد و مرضیه خانم ازدواج می کند و روزی می رسد که خواب را برای همسرش تعریف می کند: بعد از ازدواج یک روز آن خواب را برای شهید تعریف کردم. گفتم قبل از اینکه ازدواج کنیم، چنین خوابی دیده بودم و خانواده ام هم آن را این طور تعبیر کرده بودند که شاید قسمت من ازدواج با یک سید باشد.

یادم می آید خوشحال شد که من چنین رؤیایی دیدم. مرضیه عظیمی حالاً در حالی که نزدیک به چهل سال از شهادت علی آقامی گذرد و به تنهایی از نوه شان مراقبت می کند. این خواب را به عنوان یکی از خاطرات متفاوت ازدواجش با شهید موسوی در ذهن نگه داشته است؛ خوابی که شاید در همان روزها تنها یک اتفاق ساده به نظر می رسید. اما بعدها برای او رنگ دیگری گرفت.

روی سرش انداخته و دو طرف شال هم آویزان بود. صبح که بیدار شدم، خواب را برای پدرم تعریف کردم. مرضیه کم سن و سال، وقتی از خواب بیدار می شود، بدون توجه به غریبه هایی که در خانه شان حضور داشتند، این خواب را برای پدرش تعریف می کند. او می گوید: پدرم خیلی مقید و مذهبی بود. آن روز که خواب دیدم، در خانه مان مراسم دعای ندبه داشتیم. خاطرم هست خانم نابینایی بود که خیلی به خانه مان رفت و آمد داشت و با اینکه دعا تمام شده بود، هنوز نشسته بود. در حضور همان خانم، خوابم را برای پدرم تعریف کردم. گفتم امروز صبح بعد از اینکه نماز صبحم را خواندم، خواب یک آقای سید را دیدم. هنوز پدرم جوابی نداده بود که خانم نابینا گفت: تو قسمت سید هستی.



شاهیان | عمر زندگی مشترک مرضیه و علی گرچه به یک سال هم نرسید، معنایی برایشان پیدا کرد که هنوز هم جای صحبت دارد. مرضیه خانم در سال ۱۳۶۶، وقتی ازدواج کرد، سن و سال زیادی نداشت. عکس و یادگاری زیادی هم از آن سال ها ندارد. جز یک قاب عکس از علی آقای شهید که او را همیشه به یاد خوابش می اندازد. شانزدهم مهر، سالگرد شهادت علی موسوی کردیانی در منطقه سومار است و همسر شهید بایبان خاطره ای، یادآور اگرامی می دارد.

● همسرت، سادات است

مرضیه عظیمی، متولد سال ۱۳۴۸ است. به گفته خودش، در شرایطی که رسم و سبک زندگی نسل های گذشته متفاوت بود، در پانزده سالگی به عقد علی آقامی آید و سه سال بعد که ازدواج می کنند، همسرش شهید علی موسوی راهی سربازی می شود. اما هفت هشت روز بعد از پایان دوره آموزشی علی آقا، عنوان «همسر شهید» کنار اسم مرضیه کم سن و سال می نشیند و زندگی مشترکشان خیلی زود به پایان می رسد. با این حال، یک خواب، همیشه مرضیه خانم را به یاد شهید می اندازد. مرضیه خانم عظیمی تعریف می کند: مدت زندگی ما خیلی کوتاه بود. شاید پنج یا شش ماه. اما در زمان مجردی، یک شب خواب دیدم یک آقای سید آمده و جلوی در خانه ما ایستاده است. شالش را مثل همان شکل و شمایل که از سیدها در ذهن داشتیم،

نوجوان ۱۴ ساله محله فرهنگیان با کمک معلمش استعدادش را در اجرا جدی گرفت

موفقیت پشت میکروفون رادیو



به اداره آموزش و پرورش معرفی شدم. من الان، مدرک مجری گری پیشگازان ناحیه ۷ مشهد را دارم.



شاهیان | برای خیلی از ما، یک معلم در مرحله ای از زندگی، ناجی بوده است. یعنی پیش از آنکه استعداد یا توانایی مان را خودمان بشناسیم، از بسوی او دیده شده ایم و در مسیر درست قرار گرفته ایم. برای الناز صفری هم موفقیت های بیشتر در کنار درس، از همین جا آغاز شد: معلمش در کلاس چهارم ابتدایی متوجه شد این دانش آموز، بهتر از هم سن و سال هایش صحبت می کند. با احترام ارتباط می گیرد و حتی شعرهای کتاب درسی را با ریتم و لحن متفاوتی می خواند. پیشنهاد خانم کاتب باعث شد نوجوان پرتلاش محله فرهنگیان حالاً در چهارده سالگی در کنار درس خواندن، تجربه های خوبی در گویندگی داشته باشد.

● چطور شد در کلاس های فن بیان شرکت کردی؟

معلمم، خانم ناهید کاتب با مادرم صحبت کرده و گفته بودند که من با اینکه سنم کم است، خیلی خوب صحبت می کنم. بعد پیشنهاد کردند در کلاس های فن بیان شرکت کنم.

● خودت هم علاقه داشتی؟

من کلاس چهارم بودم و هنوز خیلی با این موضوع آشنا نبودم. بیشتر هیجان و کنجکاوی داشتم؛ اما وقتی وارد کلاس شدم، کم کم علاقه مند شدم. دوره های آموزشی فن بیان، تابستان ها در مدرسه برگزار می شد. دو سال پشت سرهم، در این کلاس ها شرکت کردم و بعد از طرف مدرسه

موضوعاتی که می خواستند مثل کتاب و کتاب خوانی، صدا را سال می کردم و به صورت آیتیم و میان برنامه در برنامه رادیویی «آببات چوبی» پخش می شد. در رادیو جوان هم تلفنی، اجراهایی از من پخش شده است. وقتی اولین بار از رادیو به من زنگ زدند، خیلی خوشحال شدم؛ چون اولین موفقیتیم بود.

● در مسابقات هم شرکت داشته ای؟

با راهنمایی خانم کاتب سال گذشته در مسابقات شرکت کردم و توانستم در چهل و چهارمین مسابقات فرهنگی و هنری دانش آموزان استان در رشته «ویدئوگست» رتبه اول مشترک رابه دست آورم. برای این مسابقه باید به یک مکان تاریخی می رفتیم. فیلم می گرفتیم و بعد صدای خودمان را روی فیلم می گذاشتیم و آن مکان را معرفی می کردیم. من آرامگاه فردوسی را انتخاب کردم.

● چرا آرامگاه فردوسی؟

چون فضای بزرگی دارد و برای مسافرانی که از شهرهای دیگر می آیند، جذاب است. خود آرامگاه فردوسی و بخش های مختلف آن دیدنی است و به نظرم ظرفیت خوبی برای معرفی دارد.

● امسال کلاس هشتم می روی، اوضاع درست چطور است؟

مدرسه نخبگان ناصری درس می خوانم و آخرین معدل من ۱۹٫۶۴ است.

● در آینده می خواهی این مسیر را ادامه بدهی؟

سعی می کنم در کنار هر رشته ای که در آینده انتخاب می کنم، هنر را هم ادامه بدهم. دوست دارم اگر امکانش باشد، یک بار در یک فیلم، دوبله کار کنم.

● تجربه اجرا هم داشته ای؟

دکلمه، نمایش و اجرا داشته ام و با استاد های مختلف هم کار کرده ام. آقای امیر عرب مجری کودک با نام هنری (عمو امیر)، چند بار در کلاس های فن بیان از من و دوستانم مصاحبه گرفته اند.

● منظورت از مصاحبه چیست

و آیا تجربه رادیویی هم داشته ای؟ موضوع های مختلفی مطرح می شد و ما جلوی دوربین درباره آن ها صحبت می کردیم. به غیر از آن، برایشان در